



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

دموکراسی کارگری در انقلاب اسپانیا

1936-1937

اندی دورگن

ترجمه‌ی: بهرام صفایی



اسفند 1397

تجربیات اجتماعی - اقتصادی جنبش انقلابی اسپانیا در خلال تابستان 1936 از بیشترین جنبش‌های همانند در اروپای سده‌ی بیستم فراتر رفت. اما برخلاف روسیه در 1917 یا آلمان در 1918، به‌جای شوراها کارگری، هزاران کمیته شکل گرفت تا بنیان دموکراسی انقلابی جدید و به‌شدت پراکنده‌ای را فراهم کند. این نهادها هم متأثر از جنبش قدرتمند لیبرتارین [1] اسپانیا بودند و هم نتیجه‌ی نیازهای عملی کارگران و دهقانانی که با شورش نظامی فاشیستی و فروپاشی موقتی دولت رودررو بودند. [2]

پیشینه‌ها

این ایده که افراد طبقه‌ی کارگر باید جامعه را اداره کنند، در دهه‌های نخست سده‌ی بیستم میان کارگران متشکل در اسپانیا رایج بود. جنبش لیبرتارین به‌ویژه این مفهوم را از طریق انواع شکل‌های آموزش عمومی و تبلیغات اشاعه داده بود. آنارشیسم اسپانیایی نه فقط تصویری یکسان از جامعه‌ی آینده نداشت، بلکه هنگامی که قرار بود برنامه‌ها و طرح‌هایی را برای چنین پیشامدی تهیه کند، نه ایدئولوژی داشت و نه ایده‌ای. استراتژی‌های آنارشیستی برای انقلاب اجتماعی از اعتصاب عمومی انقلابی توده‌ای تا شکل‌های مختلف اقدام مستقیم و قیام مسلحانه گسترده بود. تمام جریان‌ها، شکل‌های پیش‌انگاشته‌ی سازمان را - خواه اتحادیه یا کمون شهری - مرکز پروژه‌ی انقلابی می‌دانستند. مارکسیست‌های آینده‌ی اسپانیا هنگامی که قرار بود بدیل‌هایی برای دموکراسی بورژوازی پیشنهاد کنند، در مقایسه با لیبرتارین‌ها، کارایی بسیار کم‌تری داشتند. مارکسیسم جبریاور «حزب کارگران سوسیالیست اسپانیا» (PSOE) سوسیالیسم را اجتناب‌ناپذیر و چیزی در حد همان کنترل دولتی می‌دانست؛ گرچه «از نگاه آن‌ها» وظیفه‌ی فوری تکمیل انقلاب بورژوازی بود، نه سوسیالیسم. با استقرار جمهوری در آوریل 1931، فراخوان حزب کوچک کمونیست اسپانیا (PCE) برای براندازی «جمهوری بورژوازی» و «همه‌ی قدرت» به «شوراها» (که وجود خارجی نداشت)، با بی‌اعتنایی، اگر نگوئیم خصومت، روبرو شد. با این حال، اشتیاق عمومی برای دموکراسی پارلمانی جدید دیری نپایید. جناح راست با سرکوب اعتصاب‌های تحت رهبری اتحادیه‌ی آنارکوسندیکالیست، «کنفدراسیون ملی کار» (CNT - از این به بعد سی‌ان‌تی - م.) در بستری از بحران اقتصادی تشدیدشونده، نظام‌مندان را مانع اصلاحات اجتماعی شد. در نتیجه، جنبش‌های آنارشیستی و سوسیالیستی قدرتمند، هر دو در دو سال نخست جمهوری رادیکال‌تر شدند.

گروه‌های آنارشیستی رادیکال درون سی‌ان‌تی، به‌ویژه گروه‌هایی که داخل فدراسیون آنارشیستی ایبریا (FAI) - از این به بعد (فای) سازمان یافته بودند، به‌نحو فزاینده‌ای تأثیرگذار بودند. بخش‌هایی از سی‌ان‌تی - در ژانویه‌ی 1932 و ژانویه تا دسامبر 1933 - قیام‌های مسلحانه‌ای را آغاز کردند که شاهد ظهور شکل‌های مختلفی از «کمیته‌های انقلابی» بود، پیشگام نهادهای مشابهی که در 1936 نقشی مهم ایفا کردند. در این فاصله، جناح چپ «انقلابی» به‌رهبری فرانسیسکو لارخو کابا‌په‌رو (Caballero Francisco Largo)، فعال کهنه‌کار اتحادیه‌های کارگری، درون جنبش سوسیالیستی ظهور کرد. سوسیالیست‌ها با فرا رسیدن انتخابات نوامبر 1933، به‌قصد برقراری دولتی «سراسر سوسیالیستی»، از متحدان جمهوری‌خواه

خرده‌بورژوازی‌شان جدا شده بودند. رهبری سی‌ان‌تی کارگران را به تحریم سراسری انتخابات تشویق کرد و از این‌رو به پیروزی راست‌ها یاری رساند.

باور رایج این بود که دولت جدید و دست‌راستی صرفاً منزل‌گاهی در مسیر ایجاد رژیم شبه‌فاشیستی تحت حاکمیت حزب ارتجاعی مذهبی، «کنفدراسیون اسپانیایی حقوق مستقل» (CEDA)، خواهد بود. سرکوب خشن جنبش کارگری در آلمان و اتریش این باور را در چپ تشدید کرده بود که تنها قیامی مسلحانه و انقلاب اجتماعی می‌تواند کارگران را از سرنوشتی مشابه در امان نگاه دارد. «اتحادهای کارگری علیه فاشیسم» در واکنش به این وضعیت، نخست در کاتالونیا در دسامبر 1933 و در ماه‌های پس از آن در بسیاری از نقاط کشور شکل گرفت. این اتحادها مبتنی بر نمایندگانی از سازمان‌های موجود کارگری بودند: سوسیالیست‌ها، کمونیست‌های دگراندیش (پدیدآورندگان حقیقی اتحادها)، «میان‌روها»ی سی‌ان‌تی (*Treintistas*) و اتحادیه‌های مستقل (دورگن 1996، 240-266).

سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی اتحادیه‌ها توافق اندکی پیرامون نقش دقیق اتحادها در هرگونه فرآیند انقلابی داشتند. تنها کمونیست‌های دگراندیش در «بلوک کارگران و دهقانان» (BOC) و تروتسکیست‌ها از مرکزیت شوراهای کارگری در خلق جامعه‌ی سوسیالیستی آینده دفاع می‌کردند. چنین سیاستی به‌معنای آن بود که اتحادها می‌بایست با انتخاب توده‌ها «دموکراتیک شوند»، و نه با ترکیب نمایندگان سازمان‌های موجود.

دیری نگذشت که رخدادها محدودیت‌ها و پتانسیل اتحادها را به‌مثابه‌ی ارگان‌های قدرت آشکار کرد. با ورود حزب ارتجاعی «کنفدراسیون اسپانیایی حقوق مستقل» به دولت در اکتبر 1934، حزب سوسیالیست فراخوانی برای اعتصاب عمومی به‌منظور سدکردن راه «فاشیسم» اعلام کرد. اعتصاب بدون رهبری روشن یا سازماندهی، در مدت کوتاهی به‌جز در آستوریاس، به‌پایان رسید. وضعیت منطقه {آستوریاس} به‌عنوان یک مجتمع معدنی که بحران اقتصادی تهدیدش می‌کرد — در ترکیب با سنت‌های محلی همبستگی و این امر که کل جنبش کارگری، از جمله سی‌ان‌تی، از اتحادها حمایت می‌کرد — اعتصاب را فعال نگاه می‌داشت. ارتباطات، فعالیت اقتصادی و دفاع نظامی با هماهنگی اتحادها انجام می‌شد، که به‌سرعت به تنها قدرت منطقه و بنیان دولتی انقلابی بدل شد. کمون آستوریاس، که پس از دو هفته مقاومت قهرمانانه با حمله‌ی ارتش در هم شکسته شد، نقطه‌ی عطفی در مسیر جنگ و انقلاب بود.

با فرا رسیدن انتخابات در اوایل 1936، به‌اهتمام جناح سوسیال دموکرات حزب کارگران سوسیالیست و حزب کمونیست، ائتلاف جبهه‌ی خلق از کل چپ شکل گرفت، که از احزاب جمهوری‌خواه خرده‌بورژوا تا حزب وحدت مارکسیستی کارگران (POUM - از این به بعد پوم) را در بر می‌گرفت. [3] بستر عمومی رادیکالیزه‌شدن فزاینده در ماه‌های پس از آن هرگونه ادعایی را مبنی بر اینکه پیروزی انتخاباتی جبهه‌ی خلق در انتخابات 1936 بازتاب حمایت از لیبرال‌دموکراسی است زیر سوال می‌برد. کارگران متشکل به‌طور جمعی رأی داده بودند تا عفو هزاران زندانی پس از اعتصاب اکتبر 1934 را به‌دست آورند و از پیروزی راست جلوگیری کنند. فقدان هرگونه ابتکار از سوی سوسیالیست‌های چپ و همین‌طور آنارکوسندیکالیست‌ها در زمینه‌ی وحدت به معنای آن بود که هیچ بدیل انتخاباتی برای جبهه‌ی خلق وجود نداشت.

در حالی که احزاب جمهوری خواه در دولت بودند، سوسیالیست‌های چپ همچنان از «انقلاب» در حکم تنها راه ممکن پیش‌روی طبقه‌ی کارگر حمایت می‌کردند. هیچ روشن نبود که این انقلاب مستلزم چیست. از نگاه آن‌ها سوسیالیسم نه از طریق شوراهای انتخابی دموکراتیک، که از طریق دیکتاتوری حزبی برقرار می‌شد، که آن را نیز به‌نوبه‌ی خود با دیکتاتوری پرولتاریا اشتباه می‌گرفتند. انفعال سوسیالیست‌های چپ — آن‌ها به‌نوعی باور داشتند که پروژه‌ی جمهوری خواهان با طیب خاطر در هم می‌شکند — در ترکیب با ابهام ایدئولوژیک‌شان، تا حدی توضیح می‌دهد که چرا نقشی مستقل در انقلاب آتی نداشتند. سی‌ان‌تی که به‌نوبه‌ی خود آسیب زیادی از سرکوب دید، در کنگره‌اش در مه 1936 تصمیم به ترک استراتژی شورش به نفع «اتحاد انقلابی» با «فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست» (UGT) گرفت. با این حال عمده‌ی وقت کنگره به ارزیابی تصوراتش از جامعه‌ی لیبرتارین آینده اختصاص یافت. در اسناد نهایی — مبتنی بر حدود صد و پنجاه پیشنهاد از اتحادیه‌های گوناگون — کمون شهری جای خود را به اتحادیه به‌عنوان سازواره‌ی [ارگانسم] پایه‌ای زندگی روزمره داد. سی‌ان‌تی به‌رغم ژرفای این مناقشه، به‌گفته‌ی خاویر پانیگوا (Xavier Paniagua)، «بدون روشن کردن بنیادی‌ترین مفاهیم اقتصادی» دو ماه بعد پای به انقلاب گذاشت (1982، 265-272).

کمیته‌ها

شورش نظامیان در 18 ژوئیه‌ی 1936 اسپانیا را به دو منطقه‌ی متخاصم تقسیم کرد. حضور هزاران کارگر مسلح — گرچه با سلاح‌های ناچیز — در خیابان‌ها، وفاداری گاردهای هجومی (نیروی پلیس جمهوری خواه) و حتی گاردهای شهری شبه‌نظامی را در بسیاری از مناطق تضمین کرد. هنگامی که جنبش کارگری در انتظار ابتکار عمل مقامات بود، شورشی‌ها با توجه به بی‌میلی احزاب جمهوری خواه در توزیع اسلحه، اغلب پیروز بودند. تقسیم منطقه‌ای فوری کشور در حدود 60 درصد جمعیت و اغلب مناطق صنعتی اصلی را در کنترل جمهوری باقی گذاشت. شورشی‌ها برخی مناطق کشاورزی مهم‌تر را در کنترل داشتند و توانستند منطقه‌ی سلطنت‌طلبان را به دو پاره تقسیم کنند تا شمال از مرکز و شرق جدا شود. دیری نگذشت که با فروپاشی اغلب زیربناهای دولت جمهوری خواه، تسهیلات زندگی روزمره به‌شدت تحت‌تأثیر کشاکش جنگ قرار گرفت و مستقیماً به طبقه‌ی کارگر و سازمان‌های آن منتقل شد. شرکت در جنبش روبه‌ظهور انقلابی، به فعال‌ترین بخش‌های طبقه‌ی کارگر سازمان‌یافته منحصر نبود: پژوهش‌های محلی در کل حاکی از سطح بالای حضور توده‌ها است. به‌ویژه، بسیاری از زنان در آن هنگام برای نخستین بار نقشی برجسته در بسیج پشت جبهه داشتند (پوزو 2002، 28؛ دورگن 2007، 79-87).

بارسلون، کانون انقلاب، شاهد چیزی بود که کریس ایلهم (Chris Ealham) آن را «بزرگ‌ترین جشن انقلاب در اروپای سده‌ی بیستم» توصیف می‌کند. کنترل کارگری تا مصادره‌ی دارایی‌ها و بازتخصیص آن به نیازهای عمومی گسترش یافت. پیش از جنگ، فرهنگ مقاومت و اشغال فضاهای شهری در برخی از فقیرترین محلات شهر وجود داشت، و این امر بنیان فرآیند اولیه‌ی دگرگونی اجتماعی را پدید آورد. نه‌فقط احزاب و اتحادیه‌ها در ابعاد عظیم ساختمان‌ها را اشغال کردند،

بلکه کلیساها، خانه‌های ثروتمندان و دیگر ساختمان‌ها نیز به بیمارستان، مدرسه، رستوران عمومی، انبار و گاراژ بدل شدند (2005، 113، 122-127).

پس از آن که مقاومت مسلحانه‌ی طبقه‌ی کارگر شورش نظامیان را در بیش از نیمی از اسپانیا شکست داد، کودتای نظامی به جنگ داخلی بدل شد. فروپاشی تقریبی دولت جمهوری خواهان در مناطق خارج از کنترل فاشیست‌ها، یکی از بی‌واسطه‌ترین پیامدهای پیروزی کارگران بود. در عوض، قدرت در اختیار هزاران کمیته‌ی محلی و منطقه‌ای قرار گرفت. اغلب این کمیته‌ها شامل نمایندگانی از سازمان‌های موجود بودند و از این لحاظ به اتحادهای کارگران در سال 1934 شباهت داشتند.

کمیته‌ها در بسیاری از مناطق کارکردهای دولت شهری را که یکسره رو به نابودی بودند، به‌عهده گرفتند. در جاهایی که شوراهای شهری محلی به کار خود ادامه دادند، عموماً تابع یا تحت کنترل کمیته‌های انقلابی بودند. یکی از نخستین اعمال کمیته‌ها در هر شهری سوزاندن اسناد مالکیت، تبدیل کلیسا (اگر به آتش کشیده نشده بود) به انبار یا گاراژ و اشتراکی کردن زمین‌ها بود. روند کار در شهرک‌ها و شهرهای بزرگ‌تر مشابه بود. بارسلون مثال خوبی است:

کمیته‌های دفاعی سی‌ان‌تی، که به کمیته‌های انقلابی محلات بدل شده بودند، در غیاب هرگونه شعاری از هر سازمانی و بدون هیچ نوع همیاری فراتر از ابتکار عمل انقلابی‌ای که هر لحظه ایجاب می‌کرد، بیمارستان‌ها و سالن‌های غذاخوری را سامان‌دهی کردند، ماشین‌ها، کامیون‌ها، اسلحه‌ها و ساختمان‌ها را توقیف کردند، خانه‌های شخصی را تفتیش و افراد مظنون را دستگیر کردند و شبکه‌ای از کمیته‌های تدارکات آفریدند (گیامون 2007، 80).

اغلب برای اجرای این وظایف گوناگون، کمیته‌هایی فرعی تشکیل می‌دادند. آن‌ها عموماً هزینه‌ی خود را با مصادره یا دریافت «مالیات جنگی» از کسب‌وکارهای محلی تأمین می‌کردند. برخی کمیته‌ها نشریات خود را داشتند که همواره با تسلط بر روزنامه‌های محافظه‌کار محلی همراه بود.

دیری نگذشت که کمیته‌ها عمدتاً برای پایان دادن به قتل‌های بی‌رویه و سرکوب ضدانقلابی‌ها، نیروی امنیتی خود یعنی «گشت‌های نظارتی» یا «میلیشیا‌ی پشت‌جبهه» را پایه‌گذاری کردند. قربانیان سرکوب اغلب اعضای سازمان‌های دست‌راستی، زمین‌داران، کارخانه‌داران و روحانیان بودند. ماهیت گسترده‌ی این سرکوب در نخستین هفته‌های جنگ در پشت‌جبهه‌ی جمهوری خواهان، بازتابی گرچه ناپسند، از رادیکالیزاسیون توده‌ای بود؛ این کاملاً در تقابل با وعده‌های بورژوا - دموکراتیک جبهه‌ی خلق بود.

کمیته‌ها همچنین به‌فوریت عهده‌دار وظیفه‌ی استخدام و تجهیز ستون‌های میلیشیا‌ی اعزامی به جبهه‌های جنگ شدند. شمار این میلیشیا به‌سرعت به صدوپنجاه‌هزار رزمنده رسید که شامل اعضای پیشین ارتش هم می‌شد. آن‌ها، به‌ویژه نیروهایی که تحت کنترل سی‌ان‌تی بودند، عموماً به‌صورتی دموکراتیک سازمان‌دهی می‌شدند. خود نیروها یا سازمان‌های چپ افرادی هم‌ردیف افسران را انتخاب می‌کردند؛ رهبران جوخه و گروهان (معادل گروهان یا سرجوخه) تقریباً همیشه انتخابی بودند. رهبران غیرنظامی ستون‌ها و واحدهای میلیشیا، اغلب همان رهبران گروه‌های دفاع کارگری پیش از جنگ بودند. افسرهای

حرفه‌ای نقش مشاور نظامی داشتند. هیچ تفاوتی از نظر دستمزد یا رفتار میان رسته‌ها نبود. بحث سیاسی رایج بود اما زمانی که عملی باید صورت می‌گرفت فرمان‌ها معمولاً بی‌چون وچرا پذیرفته می‌شدند.

گسترده‌ترین نظام کمیته‌ها در کاتالونیا بود. [4] صدها نمونه از این نهادها که حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را کنترل می‌کردند، نام‌های مختلفی برگزیدند: «کمیته‌ی انقلابی»، «کمیته‌ی ضدفاشیستی»، «کمیته‌ی دفاعی» یا «کمیته‌ی ملیشیا»، و در موارد معدودی «کمیته‌ی جبهه‌ی خلق» (که در سایر نقاط اسپانیا رایج‌تر بود). همانند مناطق دیگر، اغلب این کمیته‌ها را سازمان‌های کارگری «از پایین» پایه‌گذاری کرده بودند؛ تنها در روستاهای کوچکی که این سازمان‌ها به‌ندرت حضور داشتند انتخابات مستقیم برگزار شد. در چند منطقه، نمایندگان را مجمعی از اعضای سازمان‌های کارگری، یا ملیشیا یا شهروندان مسلح انتخاب کردند.

سی‌ان‌تی بر اکثر کمیته‌های کاتالونیا مسلط بود. بسته به شرایط محلی، اتحادیه‌ی دهقانان (Unió de Rabassaires)، پوم، فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست و سازمان تازه‌تأسیس «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» (PSUC) نمایندگان کم‌تری داشتند. [5] احزاب خرده‌بورژوازی در مواردی در نخستین هفته‌ها از کمیته‌ها کنار گذاشته شدند چرا که «به‌قدر کافی ضدفاشیستی» نبودند. اما در مقایسه با سازمان‌های جمهوری‌خواه چپ در سایر نقاط اسپانیا، حزب بزرگ جمهوری‌خواه کاتالونیا (ERC) حزب توده‌ای اصلی بود. بسیاری از اعضای آن در سی‌ان‌تی و در برخی شهرهای خارج از بارسلون در مقاومت برابر شورش نظامیان در ژوئیه‌ی 1936 فعال بودند. ویژگی‌های حزب جمهوری‌خواه کاتالونیا، انعطاف‌پذیری‌اش در هفته‌های آتی و توانایی‌اش را در تحکیم مجدد تأثیرش توضیح می‌دهد.

یکی از روشن‌ترین مثال‌های نابودی اقتدار نهادی در کاتالونیا شهر لییدا (Lleida) بود که دیری نگذشت بر اساس موقعیتش، در حکم توقفگاهی برای جبهه‌ی آراگون اهمیتی استراتژیک پیدا کرد. در آن‌جا حزب بزرگ جمهوری‌خواه کاتالونیا و دیگر احزاب «بورژوازی» از کمیته‌ی خلق، که دیگر اداره‌کننده‌ی شهر بود، کنار گذاشته شدند؛ تأثیر پوم تعیین کرد که تنها سازمان‌های متعلق به طبقه‌ی کارگر در کمیته نمایندگی داشته باشند. مجمع عمومی کمیته‌های اتحادیه — در حقیقت یک «پارلمان کارگری» — پیرامون تصمیمات کمیته بحث می‌کرد و به تصویب می‌رساند. نخستین دیوان محاکمات مردمی در کاتالونیا، برای داوری درباره‌ی دشمنان جمهوری، در ماه اوت در لییدا تشکیل شد؛ «بریگاد اجتماعی کارگران» خیابان‌ها را در کنترل داشت و ضدانقلابی‌ها را تعقیب می‌کرد. با تأسیس کمیته‌های فرعی کشاورزی و تدارکات، کمیته‌ی مدیریت شهری نیز جایگزین شورای شهر شد (ساگس 2005، 71-76).

سازمان‌های طبقه‌ی کارگر در واقع، تقریباً در تمام کمیته‌های مهم در کاتالونیا، به‌رغم حضور جمهوری‌خواهان اکثریت را در دست داشتند. اما اگر تمایزی میان سازمان‌های انقلابی و جبهه‌ی خلق برقرار بود، اکثریت معمولاً به جبهه‌ی خلق گرایش داشت. برای مثال، نه نماینده از یازده عضو کمیته‌ی مهم دفاع سابادل، در کل متعلق به سازمان‌های کارگری بودند؛ سی‌ان‌تی و پوم به‌طور مشخص فقط چهار نماینده داشتند.

نهادهای منطقه‌ای و استانی نیز علاوه بر کمیته‌های محلی، در نخستین روزهای جنگ پایه‌گذاری شدند. برخی از آن‌ها مانند «کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا» (CCMA)، خونتای ویسکایا (Vizcaya)، یا شورای آراگون، نقش «دولت‌های حقیقتاً خودگردان» را داشتند. این کمیته‌های خلق اساساً مشتمل بر سه نوع بودند: در یک سو، طیف جبهه‌های خلق منطقه‌ای که حول فرماندار غیرنظامی تشکیل شده بودند، و در سوی دیگر کمیته‌هایی که قدرتمندترین سازمان منطقه در آنها بیشترین تأثیر را اعمال می‌کرد (بروئه 1982، 38، 42-43).

کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا، که اغلب همچون شکل نارسای از دولت پرولتری معرفی شده، در سایه‌ی حمایت دولت کاتالونیا (Generalitat) در 21 ژوئیه با نمایندگانی از تمامی سازمان‌های چپ و کارگری راه‌اندازی شد. لویی کومپانیس (Lluís Companys)، رئیس دولت کاتالونیا، امیدوار بود با خلق نهادهای وحدت‌بخش بیرون از دولتش که به‌همین دلیل برای آنارکوسندیکالیست‌ها پذیرفتنی بود، مقاومت در برابر شورش نظامیان را هدایت کند. پلنوم فوق‌العاده‌ی سی‌ان‌تی پیش‌تر در همان روز به پذیرش شکل‌گیری کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا و رد امکان کسب قدرت («در هر صورتی») رأی داده بود، چرا که به‌معنای برقراری «دیکتاتوری لیبرتارین» بود. آنارکوسندیکالیست‌ها اکثریت جبهه‌ی خلق در کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا را تهدیدی تلقی نمی‌کردند، چرا که باور داشتند انقلاب با اتکا به نیروی نظامی‌شان در امان است. [6]

هدف اعلام‌شده‌ی کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی این نبود که جایگزین دولت کاتالونیا شود، اما در عمل پس از مدت کوتاهی این کار را انجام داد. به‌گفته‌ی آداد د سانتیان (Adad de Santillán)، رهبر آنارشیست‌ها، کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی هم‌زمان «وزارت جنگ [کاتالونیا]، وزارت کشور و خارجه [را در کنترل داشت] و فعالیت‌های سازمان‌های اقتصادی و فرهنگی مشابه را مدیریت می‌کرد. کمیته‌ی مرکزی مشروع‌ترین تجلی قدرت مردم» بود (به‌نقل از برنکر 1982، 390). کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا علاوه بر همکاری در سازمان‌دهی، تدارکات و ارسال ستون‌های میلیشیا به جبهه، کمیته‌های فرعی ترابری، بهداشت، آموزش، و مهم‌تر از همه، تدارکات غیرنظامی و امنیت را نیز تشکیل داد.

نخستین حکم کمیته‌ی مرکزی صیانت از «نظم انقلابی» بود و بلافاصله «گشت‌های نظارت» را پایه‌گذاری کرد که متشکل از اعضای تمام سازمان‌های چپ، اما اساساً اعضای سی‌ان‌تی، برای برقراری نظم بود. [7] گشت‌ها یکی از پایدارترین نمادهای انقلاب پرولتری در بارسلون بودند. گشت‌ها از نگاه بخش‌های میانه‌روتر مردم، نمونه‌ای ناخوشایند از قدرت انقلابی بودند، قدرتی که با وضعیت نیمه‌خودمختارشان افزایش یافته بود. گشت‌ها، بدون توافق با هیچ‌یک از سازمان‌ها، دادگاه خود را تأسیس کردند تا عدالت را در باره‌ی ضدانقلابی‌ها اجرا کنند. علاوه بر گشت‌ها، سی‌ان‌تی و دیگر سازمان‌ها و کمیته‌های محلات هم واحدهای امنیتی مسلح خود را داشتند.

دولت کاتالونیا به موازات کمیته‌ی مرکزی میلشیا‌ی ضدفاشیستی، شورای اقتصاد کاتالونیا را برای «هماهنگی در انقلاب [و] اشتراکی کردن اقتصاد» پایه‌گذاری کرد. در عمل شورای اقتصاد مستقل از دولت کاتالونیا و تحت سلطه‌ی سی‌ان‌تی فعالیت کرد (سندرا 2006).

کمیته‌ی مرکزی میلشیا‌ی ضدفاشیستی کاتالونیا کوشید اقتدارش را بر کمیته‌های محلی خارج از بارسلون اعمال کند، و اصرار داشت آن‌ها نباید نقشی فراتر از نهادهایی استخدامی داشته باشند و کمیته‌هایی را که شامل تمام سازمان‌های ضدفاشیستی نبودند به رسمیت نمی‌شناخت. موفقیت کمیته‌ی مرکزی در این زمینه محدود بود؛ اغلب نهادهای محلی هنوز به میزان زیادی خودمختاری داشتند، حتی هنگامی که مبتنی بر نمایندگانی از همان نهادهایی بودند که در کمیته‌ی مرکزی میلشیا‌ی ضدفاشیستی کاتالونیا حضور داشتند.

کمیته‌های منطقه‌ای و استانی مختلف در نقاط دیگر منطقه‌ی جمهوری خواه، درجات متفاوتی از کنترل سیاسی، اقتصادی و نظامی داشتند. در والنسیا «کمیته‌ی اجرایی خلق» (CEP) متکی بر احزابی بود که برنامه‌ی جبهه‌ی خلق و آنارکوسندیکالیست‌ها را امضا کرده بودند؛ سازمان‌های کارگری نه نماینده و احزاب جمهوری خواه و منطقه‌ای چهار نماینده داشتند. دولت مرکزی در مادرید خونتای رقیبی در شهر منصوب کرد که خواستار انحلال کمیته‌ی اجرایی خلق شد. اما دیری نگذشت که در پایان ژوئیه با یورش نیروهای کمیته‌ی اجرایی خلق به سنگرهای تحت کنترل شورشیان، خود خونتای وادار به استعفا شد. کمیته‌ی اجرایی خلق دیگر یگانه قدرت شهر بود و کمیسیون‌هایی تشکیل داد تا مبرم‌ترین وظایف را عملی کند: تدارکات، ترابری، بهداشت، دادگستری، بانک‌داری و مالیات، میلشیا و جنگ، تبلیغات، مطبوعات و ارتباطات، کشاورزی، بازرگانی، و صنعت. کمیته‌ی اجرایی خلق در اوایل نوامبر 1936 شورایی اقتصادی با نمایندگانی از اتحادیه‌ها تشکیل داد تا به برنامه‌ریزی تولید بپردازد و اشتراکی کردن را به تمام محیط‌های کاری که در آن‌ها مالک از شورشی‌ها حمایت می‌کرد یا بیش از پنجاه کارگر داشت، گسترش دهد. در واقعیت هر اتحادیه‌ی محلی اداره‌ی کسب‌وکارهای مصادره‌ای را بدون توجه به شمار کارگران یا گرایش سیاسی مالک به‌عهده گرفت. تلاش‌های کمیته‌ی اجرایی خلق همانند همتای کاتالان‌اش، موفقیت خاصی در هماهنگی کمیته‌های بی‌نهایت متنوع محلی منطقه نداشت (خیرونا 1986، 32-73؛ بوش 1983، 21، 67، 385).

این دو کمیته‌های رقیب در برخی مناطق در تلاش برای تحمیل قدرت خود بودند. این امر در خصوص مورسیا نیز صدق می‌کرد که دو کمیته‌ی عمده داشت: یکی در مرکز اداری و کشاورزی، یعنی مرکز استان، به‌رهبری سوسیالیست‌ها؛ و دیگری در مرکز صنعتی و بازرگانی، کارتاخنا (Cartegena)، به‌رهبری آنارکوسندیکالیست‌ها (گنسالس مارتینس 1999). در آستوریاس هم دو کمیته‌ی رقیب در کار بودند: کمیته‌ی استانی در ساما (Sama)، تحت کنترل سوسیالیست‌ها؛ و کمیته‌ی جنگ در خیخون (Gijon)، که گرچه شامل سوسیالیست‌ها و جمهوری خواهان بود، «آنارشیست‌ها بر آن تسلط داشتند». کمیته‌ی خیخون ساحل و نواحی اطراف را تحت کنترل داشت و کمیته‌های میانجی پرشماری در سطح محلات و کارخانه‌ها بر پا کرده بود که امنیت، خدمات و صنعت را اداره می‌کردند (گنسالس مونیس و دیگران 1986، 37، 88؛ رادکلیف 2005، 134).

سنت‌های محلی در اندلس مانع وحدت کمیته‌های مختلف بود (برکتر 1996، 489). قدرتمندترین کمیته در آن منطقه، کمیته‌ی امنیت عمومی مالاگا بود، هرچند قدرتش به‌سختی از محدوده‌ی شهر فراتر می‌رفت. سازمان‌های کارگری در این کمیته نیز هم‌چون اغلب کمیته‌های دیگر غالب بودند. سی‌ان‌تی نقشی تعیین‌کننده داشت، چرا که اغلب مبارزان متعلق به آن بودند، از حمایت توده‌ای برخوردار بود و حیات اقتصادی را کنترل می‌کرد. گرچه دولت شهری مالاگا همچنان وجود داشت، و از راست‌گراها خالی شده بود، سی‌ان‌تی — برخلاف بسیاری نقاط دیگر در منطقه‌ی جمهوری خواه — از سهیم شدن در دولت سر باز زد و آن را بی‌اثر کرد (لورنسو 1969، 161، نادال 1988، 138-145).

شورای آراگون از این لحاظ که از ابتدا فقط در اختیار آنارشیست‌ها بود، کاملاً استثنایی محسوب می‌شد. این شورا در پلنوم اتحادیه‌ها در اوایل اکتبر با هدف پایان دادن به «افراط‌های» ستون‌های میلشیا در منطقه و «هدایت فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» تشکیل شده بود؛ به این منظور هفت بخش ایجاد شد. شورا پلیس خود را سازمان داد، به تقاضانامه‌ها پاسخ داد، سازوکارهای انعطاف‌ناپذیری برای اداره‌ی اقتصاد اعمال کرد، بر صادرات حجم مهمی از نفت، بادام و زعفران و واردات دیگر محصولات نظارت کرد، و مهم‌تر از همه سازوکارهای خود را برای تحکیم قدرت سی‌ان‌تی به کار گرفت (برکتر 1982، 133-170؛ 418-430).

اشتراکی کردن

در ژوئن 1937 روزنامه‌ی فدراسیون سوسیالیستی کارگران مزرعه در والنسیا اعلام کرد: «هر انقلابی، سرشت اصیل خود را دارد: این سرشت در انگلستان پارلمان بود، در فرانسه حقوق بشر، در روسیه شورا؛ [در انقلاب ما] ... کلکتیوها» (کاسانووا 1988، 79). اشتراکی کردن گسترده‌ی کشاورزی، صنعت و خدمات، روشن‌ترین مثال درباره‌ی کنترل کارگری و دموکراسی مستقیم در خلال انقلاب اسپانیا بود. ماهیت این فرآیند از منطقه‌ای به منطقه‌ی دیگر متفاوت بود و پیشینه‌های مختلفی پیش از جنگ داشت. اغلب کلکتیوها هدفی بی‌نهایت عملی داشتند: تداوم کار تولید و خدمات، انطباق با شرایط ویژه‌ی جنگ، و تجمع مزارع برای تأمین غذای جبهه و پشت‌جبهه.

خدمات و صنعت تابع شکل‌های مختلف دخالت کارگران و مقامات جمهوری خواه بودند: اجتماعی کردن، اشتراکی کردن، کنترل کارگری، تعاونی، انتقال دارایی‌ها به شهرداری و ملی کردن. کارفرماهای متأثر از این شکل‌های مختلف اساساً حامی شورش نظامیان بودند، گرچه برخی بنگاه‌ها فارغ از گرایش سیاسی مالکان تصرف شدند. در مواردی که کارفرماها و مدیران بر سر کار ماندند معمولاً در مقام تکنسین و مشاور، کار می‌کردند.

اشتراکی کردن در مناطقی که سی‌ان‌تی قوی‌ترین نیرو محسوب می‌شد، یعنی کاتالونیا، والنسیا، و شهرهایی چون مالاگا و کارتاخنا، بیش از مناطق دیگر رایج بود. در کاتالونیا 40 درصد کل صنعت و خدمات صادره شد؛ در بارسلون این نرخ به حدود 80 درصد رسید. تصرف اغلب شرکت‌ها هم‌زمان با نخستین روزهای شورش نظامیان و حتی پیش از انتشار دستورالعمل‌های سی‌ان‌تی به اعضایش برای این کار بود. شواهد حاکی است اکثریت قابل‌توجهی از کارگران در صنعت و خدمات در بارسلون حامی اشتراکی کردن بودند. خرده‌بورژوازی، کارگزاران دولتی و کارکنان فنی، ضمن مخالفت با شورش نظامیان، به مالکیت

خصوصی و کنترل دولتی گرایش داشتند. هم‌زمان با اشتراکی کردن، یک کارخانه‌ی تسلیحات را دولت کاتالونیا و اتحادیه‌ها مدیریت می‌کردند اما کنترل آن در دست دولت {کاتالونیا} بود.

به نظر سی‌ان‌تی، اشتراکی کردن، ابزاری برای رسیدن به هدف اجتماعی کردن تولید اقتصادی بود. در تمام ماه‌های بعد، آنارکوسندیکالیست‌های محلی و منطقه‌ای نقشه‌هایی برای استقرار بنیان اقتصاد جدید تنظیم کردند. در سطح شهری و منطقه‌ای بسیاری از صنایع به شکل انجمن‌هایی برای تولید تعاونی درآمدند. هدف چنین انجمن‌هایی، اجتماعی کردن هرگونه صنعت بود که به این ترتیب تولید و سود تابع منافع عمومی باشد.

شوراهای کارخانه که شامل نمایندگان یقه‌آبی و یقه‌سفید و در موارد معدودی کارفرمای پیشین بودند، شرکت‌های اشتراکی شده را اداره می‌کردند. این شوراها از طریق نشست‌های توده‌ای یا بر اساس نهادهای اتحادیه‌ای موجود انتخاب می‌شدند، اما حتی پس از انتخاب تمایل داشتند که رهبران اتحادیه و فعالان موجود در آن دخالت کنند. کمیته‌هایی فرعی نیز وجود داشتند که درگیر سوبیه‌های مختلف اداره‌ی کلکتیو بودند. گرچه قرار بود کمیته‌های مستقل اتحادیه مراقب باشند تا شرایط کاری بدتر نشود، در عمل با توجه به میزان درگیری اتحادیه در مدیریت کلکتیوها نتوانستند همواره از عهده‌ی این کار برآیند. سطح مشارکت نیروی کار در تصمیم‌گیری یا اداره‌ی کنترل در محیط‌های کاری مختلف تفاوت داشت. در کل، تصمیم‌گیری ساده شده بود؛ اغلب اعضای شورای کارخانه با هدف اجتناب از ظهور بوروکراسی داخلی، به کار در سالن کارخانه ادامه می‌دادند و بر اساس وضعیت حرفه‌ای خود مزد دریافت می‌کردند.

اکثریت کلکتیوها به سوی کاهش تفاوت دستمزدها حرکت کردند. خدمات پزشکی برقرار شد، و همین‌طور برنامه‌های حقوق بازنشستگی. در مواردی مهد کودک‌هایی راه‌اندازی شد که بازتاب ورود زنان به صنعت بود. آموزش و تحصیل نیز توسعه یافت و گاه افرادی که پیش‌تر درگیر «فعالیت‌های زیان‌بار» بودند، نظیر «تن‌فروش‌ها، قماربازها و بوکسورها»، استخدام شدند (کاستلز 2002، 136).

اشتراکی کردن صنعت و خدمات در شرایطی به‌غایت ناخوشایند صورت گرفت — تولید صنعتی در پایان 1937 به نصف سقوط کرده بود. جنگ به کمبود مواد خام، زیان در بازارها، از هم گسیختگی بازرگانی و حمل‌ونقل، و فقدان مردان در سن کار انجامید (که تاحدی با ورود زنان به فرآیند کاری جبران شد). تأخیر یا عدم پرداخت دستمزدهای دولتی، دشواری‌های مالی را تشدید کرد. همچنین لازم بود تولید برای تأمین نیازهای نظامی سازگار شود. دشواری‌های دیگر ناشی از مخالفت کارکنان فنی و یقه‌سفید با اشتراکی کردن یا دست‌کم برخی اقدامات نظیر ساختار مزدی برابری خواهانه‌تر بود. همچنین مشکلاتی در زمینه‌ی انضباط و فقدان تلاش بروز کرد و بسیاری از کارگران آماده‌ی اجرای وظایف مدیریتی نبودند (کاستلز 2002، 135).

بسیاری از کلکتیوهای شهری به‌رغم تمامی این موانع، به‌طرز شگفت‌آوری کارآمد از آب درآمدند، به‌ویژه هنگامی که در انجمن‌ها گرد هم می‌آمدند. آن‌ها علاوه بر بهبود کلی شرایط کاری، اصلاحات مدیریتی و ساختاری اعمال کردند: برای مثال تمرکز حسابداری که دفترداری و آمارگیری را تسهیل کرد. کاهش شدید نیز در واسطه‌گری رخ داد: تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ارتباطی نزدیک‌تر برقرار کردند. پژوهش‌های عمرانی و نیز جایگزینی واردات برای غلبه بر نابودی بازرگانی

ناشی از جنگ، تشویق شد. در برخی موارد، کارگاه‌های صنعتی و انبارها پس از بازگشت به مالکان در پایان جنگ، در وضعیت بهتری نسبت به پیش از تصرف بودند.

بیش‌ترین پیش‌روی فرآیند اشتراکی کردن در زمین‌ها بود. بیش از 1500 کلکتیو مختلف تا سال 1937، یک و نیم میلیون نفر را پوشش می‌دادند. گرچه آراگون شرقی و لوانت مراکز اصلی اشتراکی کردن کشاورزی بودند، صدها کلکتیو هم در اندلس و کاستیل نو وجود داشت. اغلب زمین‌های اشتراکی شده به زمین‌داران بزرگ یا طرفداران فاشیست‌ها تعلق داشتند، یا بر اساس ادغام داوطلبانه‌ی زمین‌های خرد موجود تصرف می‌شدند. با این‌که گاهی اشتراکی کردن از بیرون تحمیل شد، دهقانان و کارگران کشاورزی در اغلب موارد خود ابتکار عمل را در دست داشتند (بوش 1983؛ کاسانوا 1985، 1988).

کمیته‌ای انتخابی عموماً کلکتیوهای کشاورزی را اداره می‌کرد و برخی از نیازهای ضروری مانند کود، بذر و ماشین‌آلات تحت استفاده‌ی عمومی درآمد. صنعت‌گران و بازرگانان نیز در بسیاری از آن‌ها مشارکت داشتند. مدارس و مراکز فرهنگی تأسیس شدند و کارزارهای سوادآموزی به‌راه افتادند. اغلب کلکتیوها خود را به موضوعات اقتصادی محدود نمی‌کردند، بلکه عموماً مسئولیت حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روستا را در کل به‌عهده می‌گرفتند.

سی‌ان‌تی در ظاهر حق مالکان دارایی‌های خرد را در ادامه‌ی کشت انفرادی به رسمیت شناخت، اما در عمل برخی افراد وادار به کار اشتراکی شدند (برنکر 1996، 541-542). دهقانان بسته به منافع طبقاتی‌شان، گرایش به رد یا حمایت از اشتراکی کردن داشتند، و قابل‌فهم بود که فقرا و افراد بی‌زمین بیش از همه علاقمند روند اشتراکی بودند. برای مثال، در والنسیا دهقانان فقیرتر، نسق‌داران و کارگران حامی اشتراکی کردن بودند، اما خرده‌مالکان محافظه‌کار با آن بشدت مخالفت می‌کردند. کاتالونیا نمونه‌ای متمایز بود؛ اغلب دهقانان تمایلی به کنار گذاشتن کشت انفرادی نداشتند و اشتراکی کردن بیشتر در مناطقی صورت گرفت که نسق‌داران یا اجاره‌داران فقیر بودند. استان خائن (Jaen) از این لحاظ غیرمعمول بود که زمین‌داران خرد و میانه‌حال در کنار نسق‌داران و کشاورزان اجاره‌دار به کلکتیوها پیوستند (گاریدو گنسالس 1979).

در والنسیا هیچ پیشینه‌ای در اشتراکی کردن یا اشغال زمین وجود نداشت. نمونه‌های معدودی از کمونیسم لیبرتارین در خلال شورش آنارشیست‌ها در ژانویه‌ی 1933 به اجرا درآمد. بنابراین موج اشتراکی کردن در 1936 را تنها می‌توان در بستر ویژه‌ی جنگ درک کرد. علاوه‌براین، 343 کلکتیو والنسیا تفاوت‌های بسیاری با هم داشتند و گستره‌ای متنوع از تجربیات لیبرتارین تا تعاونی‌های تمام‌عیار را در بر می‌گرفتند. با این‌همه، به‌رغم مشکلات هماهنگی، ترابری ناکارآمد، زیان در بازارها و فقدان کود، به‌گفته‌ی اتحادیه‌ها می‌شد کارآمدترین کلکتیوها را در این منطقه یافت (لورنسو 1969، 151).

اشتراکی کردن کشاورزی که سی‌ان‌تی و فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست درگیر آن بودند در اندلس، کاستیل و مورسیا نیز رخ داد. در اندلس، فدراسیون سوسیالیستی کارگران زمین، اشتراکی کردن را در برنامه‌ی خود گنجانده؛ پیش از جنگ نواحی املاک بزرگ (latifundio) در آن جا وجود داشت.

اشتراکی کردن پیش‌تر در کاستیل نیز انجام شده بود. این روند در سراسر منطقه هنگام شروع جنگ داخلی گسترش یافت. اتحادیه‌ها، به‌ویژه فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست که پیشتر مسلط بود، فرآیند اساساً خودانگیخته‌ی اشتراکی کردن

را به عهده گرفتند. در مقابل سی‌ان‌تی، در ابتدای جنگ حضور ناچیزی در کاستیل داشت اما در ده ماه نخست جنگ، اعضایش از سه هزار نفر به صد هزار نفر، به‌ویژه در میان مالکان خرد، افزایش یافت. در نهایت آنارکوسندیکالیست‌ها 186 مورد از 455 کلکتیو منطقه را اداره می‌کردند. به‌گفته‌ی سزار لورنسو، در اندلس و کاستیل «کلکتیوها ... چنان متداول و خودانگیخته بودند که کسی یارای مخالفت با آن‌ها را نداشت.» در نتیجه حتی اعضای حزب کمونیست اسپانیا و احزاب جمهوری‌خواه برخی اوقات در کلکتیوها مشارکت داشتند (رودریگو گونسالس 1985؛ لورنسو 1969، 160).

در آراگون شرقی تا فوریه‌ی 1937 تقریباً 450 کلکتیو با حضور 300.000 نفر وجود داشت. در آن‌جا اشتراکی‌کردن از جنبه‌های مختلف متفاوت بود. برای مثال، برخلاف بسیاری مناطق دیگر، هم‌وردی‌های پیش از جنگ بین اتحادیه‌ها موجب شد سوسیالیست‌ها با این فرآیند مخالفت کنند. این ادعا نیز بارها مطرح شده که اشتراکی‌کردن زمین‌ها را نه خود دهقانان محلی، بلکه میلیشیای آنارشیست کاتالونیا آغاز کرد. به‌گفته‌ی خولیان کاسانووا، اشتراکی‌کردن در آراگون متأثر از انقلابی‌هایی شهری بود که نظریه‌هایشان بیشتر مناسب کارگران بی‌زمین بود تا دهقانان خرده‌مالک آراگون. شواهد موجود حاکی از سطوح مختلف پذیرش فرآیند اشتراکی‌کردن است؛ «تحمیلی» یا «خودانگیخته» بودن کشاورزی به عواملی نظیر ساختار طبقاتی و نوع مالکیت زمین وابسته بود. در کل، کاسانووا نتیجه می‌گیرد که زوال مشروعیت جمهوری‌خواهان در منطقه بسیار مهم‌تر از حضور مسلحانه‌ی میلیشیای سی‌ان‌تی بود. بیش‌ترین فشار بیرونی برای اشتراکی‌کردن در نزدیکی جبهه و مناطقی بود که سی‌ان‌تی پیش از جنگ در آن‌ها حضور نداشت (برنکر 1996، 521؛ کاسانووا 1985، 119-129).

رایکال‌ترین تجربه‌های اشتراکی‌کردن در آراگون رخ داد، که بازتاب فقر اغلب روستاها و پاشیدگی کامل دولت در این منطقه بود. از این‌رو، در بسیاری از نواحی نظامی حواله‌ها جایگزین پول شدند. برخلاف آنچه اغلب فرض شده، این امر نه ناشی از دلایل ایدئولوژیک، بلکه به‌علت غیاب دولت و ماهیت معیشتی اقتصاد محلی بود که استفاده از پول نقد را غیرضروری می‌کرد. اجناس و غذا بر اساس نیازهای روستاییان توزیع می‌شدند.

هرگونه مازاد تولیدی بار دیگر در کلکتیو سرمایه‌گذاری می‌شد. برای افرادی که آرمان‌های معطوف به اختیار انسانی [لیبرترین] داشتند، در بستر فرایند اشتراکی‌کردن، گرایشی اخلاقی و قوی به «اشتراک فقر» جریان داشت، که هم به‌لحاظ ایدئولوژیک اهمیت داشت و هم به‌لحاظ اقتصادی عملی بود. با این حال، زنان مشارکت کمی در اداره‌ی کلکتیوها داشتند و اغلب حداقل دستمزد کم‌تری از مردان دریافت می‌کردند که نمایان‌گر محدودیت‌هایی است که حتی در آراگون انقلابی سدره برابری‌خواهی قرار گرفته بود.

همانگی کلکتیوهای کشاورزی در سطح منطقه‌ای، به‌ویژه در نخستین سال جنگ، معمولاً بر عهده‌ی اتحادیه‌های کشاورزی بود که برنامه‌هایی را برای بهبود و سامان‌دهی تولید بسط دادند. والنسیا مرکز بلندپروازانه‌ترین نوع این سازمان‌های منطقه‌ای بود که در حجم عظیمی مرکبات صادر می‌کرد. [7] شورای آراگون مصرف و تولید را کنترل می‌کرد و واردات و صادرات را از طریق بندر تاراگونا (Tarragona) انتقال می‌داد.

از آنجا که هیچ منبع دست اولی برجا نمانده، دشوار بتوان تعیین کرد کلکتیوهای کشاورزی تا چه میزان اثربخش بودند؛ با در نظر آوردن شرایط عینی ناسازگار، اغلب شواهد حاکی است که میزان محصولات کشاورزی کمابیش خودکفا بود اما به طور خلاصه می‌توان گفت زمان برای ریشه‌دواندن این تجربه‌های انقلابی کافی نبود.

بازسازی دولت

انقلابی که در بسیاری از مناطق جمهوری خواه در جریان بود، تحت تأثیر وضعیت نظامی و جریان‌های درون چپ قرار داشت. با فرا رسیدن پاییز 1936، احتمال داشت ارتش فاشیستی، جمهوری را درهم‌شکند. برای اجتناب از شکست، فقدان اقتدار متمرکز نیرومند و کاستی‌های سازمان‌دهی ارتش جمهوری باید حل می‌شد. از نگاه احزاب جبهه‌ی خلق [8] این به معنای دست شستن از انقلابی بود که آن را روی برگرداندن طبقات میانی و به‌ویژه دموکراسی‌های خارجی از کسانی می‌دانستند که امیدوار بودند از آن‌ها تسلیحات بگیرند. دولت شوروی، بنا به هدفش برای شکل‌دادن ائتلافی با این دموکراسی‌ها علیه قدرت‌های فاشیستی، به‌کارگیری چنین سیاست غیرانقلابی‌ای را شرطی برای ارسال تسلیحات به جمهوری قرار دادند.

نخستین گام در به عقب‌راندن انقلاب، تشکیل دولتی جدید به رهبری لارخو کابایه‌رو در 4 سپتامبر 1936 بود. فوری‌ترین هدف تضمین انحصار در نیروهای مسلح بود. ایجاد ارتشی منظم، ارتش خلق، در مخالفت با ناکارآمدی ادعایی میلیشیا‌های انقلابی ارائه شد. محدودیت‌های میلیشیاها در رویارویی با سربازان ماهرتر تحت فرماندهی فاشیست‌ها، به‌ویژه در نبردها در میدان‌ها و فضاهای باز، نمایان شده بود. برای غلبه بر این ضعف‌ها سی‌ان‌تی و پوم نیز خواستار فرمان‌دهی متمرکز شدند، اما به‌صورتی که تحت کنترل سازمان‌های کارگری باشد نه دولت جبهه‌ی خلق.

آنا کوسنیدیکالیست‌ها در کاتالونیا، با پذیرش ارتباطی مستقیم‌تر با احزاب جبهه‌ی خلق، انتظار رفتاری متقابل از لحاظ نمایندگی و نیز تدارکات و اسلحه برای میلیشیا‌هایشان داشتند. متعاقباً، سی‌ان‌تی در کاتالونیا تصمیم گرفت کمیته‌ی مرکزی میلیشیا‌ی ضدفاشیستی را منحل کند و در دولت کاتالونیا شرکت کند، گرچه با این پیش‌شرط که این شکلی از «شورای دفاعی» است و نه «دولت». درون کمیته‌ی مرکزی میلیشیا‌ی ضدفاشیستی هیچ‌کس با انحلال آن مخالفت نکرد. پوم در نشریه‌اش از کمیته‌ی مرکزی میلیشیا‌ی ضدفاشیستی دفاع کرد اما، از ترس جدایی از سی‌ان‌تی، ایجاد دولت جدید را پذیرفت، مشروط بر آنکه «برنامه‌ی سوسیالیستی» شورای اقتصادی کاتالونیا را اجرا کند.

دولت جدید کاتالونیا که در اواخر سپتامبر مستقر شد، همانند کمیته‌ی مرکزی میلیشیا‌ی ضدفاشیستی پیش از آن، اکثریتی از جبهه‌ی خلق را در خود داشت اما سی‌ان‌تی هم، دست‌کم در آن زمان، تأثیری قوی داشت. [9] مهم‌ترین اقدام شورای دولت کاتالونیا صدور فرمان اشتراکی کردن بود که این پروسه را، که از ماه ژوئیه در جریان بود، تأیید و نظام‌مند می‌کرد. طبق این فرمان، شوراهای مدیریتی در هر شرکت ایجاد می‌شدند و اتحادیه‌ها در کنار نماینده‌ی تعیین‌شده‌ی دولت به‌تناسب حضور داشتند. فرمان نمایان‌گر سازشی میان جناح‌های مختلف در دولت بود. این فرمان پایانی بود بر اشتراکی کردن خودانگیخته و راه را برای افزایش دخالت دولت در اقتصاد هموار کرد.

دیگر اقدامات دولت جدید کاتالونیا شامل گسترش و انتقال مالکیت خدمات عمومی به شهرداری، ایجاد نظامی از دادگاه‌های مردمی برای محاکمه‌ی مظنونان به حمایت از شورشیان، قانون‌گذاری برای ضابطه‌مند کردن ازدواج مدنی، قانون طلاق بسیار لیبرال، دسترسی به کنترل زادوولد، سقط‌جنین قانونی، ترویج شیوه‌های مترقی آموزش، و برنامه‌ی بلندپروازانه‌ی ساخت مدرسه بود.

به‌رغم این سیاست‌های مترقی – بازتاب روشنی از توازن نیروها در پاییز 1936 – اکثریت در دولت کاتالونیا در پی تضعیف انقلاب بودند. تبدیل کمیته‌های محلی ضدفاشیستی به شوراهای شهر نخستین گام مهم در این راه را نشان می‌دهد که به حزب جمهوری‌خواه کاتالونیا اجازه داد در سطحی محلی به قدرت بازگردد، که «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» هم آن را همراهی کرد. سی‌ان‌تی و تا حد کم‌تری پوم، شوراهای شهر را گامی به‌سوی وحدت مورد نیاز برای پیروزی در جنگ و حتی تداوم انقلاب معرفی کردند. مخالفت با دولت‌های محلی جدید عموماً در اعتراض به ترکیب‌شان بود نه نفس وجودشان. برای مثال، در لییدا اعضای مجمع مشترک سی‌ان‌تی و پوم اعلام کردند که اعضای احزاب جمهوری‌خواه «در هیچ شرایطی» نباید اجازه‌ی حضور در دولت شهری را داشته باشند (پوزو 2002، 307). در بسیاری از موارد همچنان کمیته‌های انقلابی در کنار مقامات احیاشده‌ی شهری به کار ادامه دادند و کنترل بر اشتراکی‌کردن و امنیت داخلی را حفظ کردند. معمولاً مداخله‌ی سی‌ان‌تی لازم بود تا به این وضعیت موازی پایان دهد. حتی آن زمان نیز، توزیع نمایندگان که دولت کاتالونیا مقرر کرده بود، در یک سوم شوراهای شهر، اجرا نمی‌شد (پوزو 2002، 294)، [10]

رخدادهای کاتالونیا زمینه و مقدمه‌ای برای مشارکت سی‌ان‌تی در دولت مرکزی از آب درآمد. عقب‌نشینی‌های نظامی این باور را میان آنارکوسندیکالیست‌ها تقویت کرد که برخی شکل‌های اقتدار کشوری ضروری است. اما پیشنهاد سی‌ان‌تی در میانه‌ی سپتامبر برای برپایی «شورای دفاع ملی» متشکل از خود سی‌ان‌تی، فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست، و جمهوری‌خواهان، پس از آن‌که اتحادیه‌ی سوسیالیست از پذیرش این اقدام بدون حضور احزاب کارگری سر باز زد، هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورد.

در اوایل سپتامبر، زمانی که فرانکو مادرید را تهدید می‌کرد، سی‌ان‌تی با این ادعا که شرایط ماهیت دولت اسپانیا را تغییر داده است، پذیرفت که ورود به دولت برای پیروزی در جنگ و محافظت از فتوحات انقلاب ضروری است. دولت مرکزی با اقتداری که بر اثر مشارکت سی‌ان‌تی و از طریق کنترل قوای نظامی، بخش‌های اعتباری، بازرگانی و ارتباطات به دست آورده بود، می‌توانست شروع به استقرار مجدد اقتدار خود کند. به‌نظر می‌رسد اغلب فعالان سی‌ان‌تی با تصمیم مشارکت در دولت موافقت کرده باشند. «واقعیت تراژیک» جنگ «خود را بر ایدئولوژی تحمیل» کرده بود (پیراتس 2001، 172-184؛ بولوتن و اسن‌واین 1990).

با استقرار دولت مرکزی جدید و در پی تجربه‌ی کاتالونیا، کمیته‌های ضدفاشیستی و انقلابی رفته‌رفته منحل یا جذب قدرت‌های تجدیدسازمان‌شده‌ی منطقه‌ای، استانی و شهری شدند. در اندلس کمیته‌های ضدفاشیستی در خلال سپتامبر منحل شدند و کمیته‌های شهری جدیدی با مشارکت سی‌ان‌تی جایگزین آن‌ها شدند. در آستوریاس، شورای آستوریاس و لئون در

دسامبر با اکثریت آشکاری از نمایندگان جنبش کارگری تشکیل شد. در والنسیا کمیته‌ی اجرایی خلق تا ژانویه به جلساتش ادامه داد اما قدرتش با ورود دولت مرکزی در اوایل ماه سپتامبر ضعیف شد. باین‌که شوراها‌ی شهری جدید هم‌زمان در سراسر لوانت برپا شد، آنان به تقلید از فرآیند کاتالونیا، بسیاری از کمیته‌ها، به‌ویژه کمیته‌های تحت کنترل سی‌ان‌تی، ابتدا از انحلال خود سر باز زدند.

باین‌حال، این مقاومت دوام نیاورد. حتی شورای تحت‌کنترل آنارشیست‌ها در آراگون در پی آن بود که خود را درون مشروعیت جمهوری‌خواهان وارد کند، و در ژانویه‌ی 1937 با شرکت تمام سازمان‌های جبهه‌ی خلق بازسازماندهی شد، گرچه همچنان تحت هژمونی لیبرترین‌ها.

تنش پنهان میان حامیان تداوم انقلاب و آنان که انقلاب را مانعی برابر پیروزی در جنگ می‌دانستند، چشم‌گیرتر از هر جای دیگر در کارزار «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» و دولت شوروی علیه کمونیست‌های دگراندیش پوم بازتاب یافت. کارزار علیه «تروتسکیسم» دیگر به فرای مرزهای اتحاد جماهیر شوروی راه یافته بود. «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» و «حزب کمونیست اسپانیا»، همانند احزاب کمونیستی در کشورهای دیگر در آن دوران، کاملاً تابع مسکو بودند و دیری نگذشت که کارزار عظیم به‌پتان‌زنی علیه جریان «تروتسکیستی - فاشیستی» پوم را برپا کردند. بنا به قدرت انقلاب و پوم در کاتالونیا، این کارزار ناگزیر در آن منطقه متمرکز شد.

بخش زیادی از نیروی نوپدید کمونیست‌های کاتالونیا در فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست متمرکز شده بود، که صفوف آن هنگامی که تشکیل‌یابی الزام‌آور تمام کارگران در اوت 1936 اعمال شد، رشد سریعی داشت. این رشد به‌ویژه در میان بخش‌های یقه‌سفید و فنی مشاهده شد که وزنه‌ی تعادلی در برابر آنارشیست‌ها و کلکتیوها بود. «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا»، همانند حزب کمونیست اسپانیا در مناطق دیگر، از حمایت لایه‌های پایینی طبقات میانی و دهقانانی که از انقلاب هراسیده بودند نیز برخوردار بود. [11]

با فرارسیدن بهار 1937 شهروندان دیگر اثرات تمام‌عیار جنگ را احساس می‌کردند. در پشت‌جبهه‌ی جمهوری‌خواهان کمبود فزاینده‌ی کالاهای اساسی وجود داشت. هزاران پناهنده که به شهرهای مملو از جمعیت آمده بودند، پس از مدت کوتاهی متحمل حمله‌های هوایی بی‌سابقه می‌شدند. در این بستر بود که «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» کارزارش را علیه «زیاده‌روی‌های» انقلاب تشدید کرد، زیاده‌روی‌هایی که مسئول مصیبت‌های وارد آمده بر شهروندان معرفی می‌شد. این جریان به‌ویژه با شعار «کمیته‌ی کم‌تر، غذای بیشتر»، بر سر کمبود فزاینده‌ی مواد غذایی هیاهو به‌پا کرد.

تحرکات مقامات جمهوری‌خواه برای به‌دست آوردن کنترل در سپهر اقتصادی با اقداماتی برای انحصار دولتی بر حوزه‌ی امنیت همراه شد. تا بهار 1937، درگیری‌های خشونت‌بار میان جریان‌های رقیب و میان پلیس و کارگران رادیکال تناوب فزاینده‌ای یافته بود. اتهامات مکرر در نشریات کمونیستی مبنی بر این که پوم [POUM] و سایر افراد «غیرقابل کنترل» در واقع «مأموران فاشیست‌ها» هستند، توجیه دیگری برای حملات به چپ تندرو بود. دولت کاتالونیا - که دیگر کاملاً در دست حزب جمهوری‌خواه کاتالونیا و «حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا» بود - از درگیری‌های خون‌بار در روستا میان

کلکتیویست‌ها و مخالفان‌شان استفاده کرد تا در فوریه‌ی 1937 ایجاد نیروی پلیس متحد و تحت کنترل خود و ممنوعیت هرگونه وابستگی سیاسی یا اتحادیه‌ای را توجیه کند.

تلاش‌ها برای تثبیت دوباره‌ی اقتدار جمهوری‌خواهان، فقط از طریق اقدامات مدیریتی و تبلیغات موثر نبود. علاوه بر پوم، بسیاری از آنارکوسندیکالیست‌ها هنوز باور داشتند که نه برای دفاع از جمهوری، بلکه برای پیش‌برد انقلاب اجتماعی مبارزه می‌کنند. این وضعیت ناپایدار در 3 مه به اوج رسید، هنگامی که گاردهای ضربت جمهوری‌خواه کوشیدند مرکز تلفن بارسلون را، که نمادی از کنترل کارگران در شهر بود، اشغال کنند. نبردهای خیابانی پس از این حمله به نقطه‌ی عطفی برای انقلاب بدل شد. مقاومت را کمیته‌های دفاعی سی‌ان‌تی، که در محلات فقیرتر ریشه دوانده بودند، و گروه آنارشستی رادیکال، «یاران دوروتی» سازمان دادند. [12] این گروه از دیگر گروه‌بندی‌های آنارشستی جدا شد و خواستار ایجاد خونتا‌های انقلابی متکی بر سی‌ان‌تی، FAI، و پوم بود که می‌بایست «قدرت را در دست بگیرند».

با این حال رهبری سی‌ان‌تی و فای، در برابر پیشنهاد پوم برای تسلط کامل بر بارسلون دودل بودند و می‌ترسیدند چنین اقدامی به وخامت اوضاع بیفزاید. فراخوان رهبران لیبرترین برای آتش‌بس، هم به برچیده شدن سنگرها و هم به تعمیق مخالفت درون سی‌ان‌تی برای همکاری با احزاب جبهه‌ی خلق انجامید. پیامد این نبرد سرکوب گسترده‌ی چپ رادیکال بود — گشت‌های نظارتی منحل شدند، صدها میلیشیای سی‌ان‌تی زندانی شدند، پوم غیرقانونی اعلام شد و رهبرش اندرو نین (Andreu Nin) به قتل رسید.

با شکست انقلابیون در کاتالونیا، دولت جدید — که خوان نگرین (Juan Negrín) سوسیال‌دموکرات بدون مشارکت سی‌ان‌تی در رأس آن بود — توجه‌اش را به واپسین سنگر انقلاب، آراگون شرقی، معطوف کرد. در اوت 1937 دولت شورای آراگون را منحل و رهبرانش را دستگیر کرد، و بسیاری از کلکتیوهای منطقه برچیده شدند. در همین حین در کاتالونیا، در حالی که وضعیت سیاسی علیه انقلاب دشوارتر می‌شد، حملات به کلکتیوها نیز با هجوم پلیس، مصادره‌ها، و حمایت از بازگرداندن املاک به مالکان پیشین، افزایش یافت (کاستلز 2002، 135). هم‌زمان، صنایع اشتراکی‌شده نیز بیش از پیش به دولت کاتالونیا وابسته می‌شدند. گاهی کالاهای صادراتی کلکتیوها در بندر ورودی خود توقیف می‌شد، بنابراین کلکتیوها مجبور بودند از طریق دولت کاتالونیا تجارت کنند و از این‌رو دسترسی مستقیمی به ارز خارجی نداشتند. کنترل دولت کاتالونیا بر اعتبارات نیز، اشتراکی‌سازی را بیش از پیش تضعیف کرد.

تقویت تسلط دولت مرکزی بر وضعیت نظامی و سیاسی همراه شد با تلاش برای این‌که کنترل کارگری بر اقتصاد در سراسر اسپانیای انقلابی اگر نه محو، که دست‌کم ضابطه‌مند شود. کنترل دولتی جایگزین اشتراکی‌کردن شد. در آن دسته از صنایعی که دولت مرکزی تصرف می‌کرد، هرگونه مشارکت کارگران در فرآیند تصمیم‌گیری از میان می‌رفت و نخبگان جدیدی از کارگزاران دولتی تحمیل می‌شدند. همانند کاتالونیا، از کنترل اعتبارات نیز استفاده شد تا کلکتیوهای باقیمانده به قیمومیت دولت درآید.

به‌گفته‌ی آنتونی کاستلز، کنترل دولتی ناکارآمد از آب درآمد، چرا که با مخالفت بخش‌های گسترده‌ای از طبقه‌ی کارگر روبرو بود و به تضعیف روحیه و سقوط متعاقب در بارآوری انجامید. در بسیاری از موارد، مداخله‌ی دولت برنامه‌های معطوف به افزایش کارایی اقتصادی شرکت‌های اشتراکی‌شده را برچید. شمار فزاینده‌ای از بوروکرات‌ها تولید را مختل کردند و به افزایش نارضایتی کارگران دامن زدند. دولت همچنین فاقد کارکنان شایسته بود و اغلب بر مبنای تعصب سیاسی عمل می‌کرد و نه بر مبنای معیارهای کارایی اقتصادی. روشن بود که مداخله‌ی دولت بخشی از طرحی سوسیالیستی نبود بلکه به‌دست دولتی انجام می‌شد که جهت‌گیری‌ای سراسر لیبرال‌دموکراتیک داشت (1996).

پیش‌تر، در اکتبر 1936، وزارت کشاورزی، که در کنترل کمونیست‌ها بود، فرمانی صادر کرد که اجازه‌ی برگرداندن زمین به مالکان پیشین را می‌داد، بازبینی مصادره‌های اتحادیه‌های کارگری را الزامی می‌کرد و تضمین می‌کرد دهقانان بتوانند میان بهره‌برداری فردی یا اشتراکی از زمین دست به انتخاب زنند. تلاش‌ها برای اجرای این فرمان به تنش فزاینده میان کلکتیویست‌ها — که عموماً از رعایت ضوابط آن سر باز می‌زدند — و مخالفان‌شان انجامید. در والنسیا نیز وضع به همین منوال بود، که در آن‌جا حزب کمونیست دهقانان محافظه‌کار را در فدراسیون استانی دهقانان (FPC) سازمان‌دهی کرد. فدراسیون استانی دهقانان به کمک پلیس از این فرمان برای دستگیری کلکتیویست‌ها و نابودی دارایی‌ها استفاده کردند. سی‌ان‌تی در والنسیا در ژانویه‌ی 1938 گزارش داد که «ضدانقلاب در هر روستایی فعال است» (کاسانووا 1088، 38-39).

حمله علیه کلکتیوهای کشاورزی تأثیری زیان‌بار بر برداشت محصول گذاشت. خوسه سیلویا کمونیست، مدیر مؤسسه‌ی اصلاحات کشاورزی، بعدها تأیید کرد که انحلال مستبدانه‌ی کلکتیوها، شامل کلکتیوهای موفق و داوطلبانه، در روستاها ویرانی به‌بار آورد. در نتیجه، بسیاری از کلکتیوها — از جمله در آراگون — باید دوباره برپا می‌شدند و اغلب کلکتیوهای باقیمانده دست‌نخورده باقی ماندند. مؤسسه‌ی اصلاحات کشاورزی در اوت 1938، گزارش داد که 40 درصد از زمین‌های حاصلخیز در پانزده استان همچنان زیر کشت اشتراکی هستند. در آن زمان 2213 کلکتیو مشتمل بر 156.822 خانواده وجود داشت — به‌طرز قابل توجهی بیش از 1936. از میان این کلکتیوها تنها 54 درصد به‌طور قانونی اشتراکی شده بودند — نشانه‌ای روشن از این که بسیاری از کلکتیویست‌ها، به‌رغم تغییرات رادیکال وضعیت سیاسی درون منطقه‌ی جمهوری‌خواه، به مقاومت در برابر دست‌اندازی دولت ادامه دادند (برنکر 1996، 539، 522).

انقلاب ناتمام

برای کامیابی انقلاب لازم بود شکل ماندگاری از ساختار بدیل قدرت برقرار شود، نه فقط برای تمرکز تولید اقتصادی، که پیش از هر چیز برای پیروزی در جنگ علیه فاشیسم. قابل‌بحث است که آیا شبکه‌ی پیچیده‌ی کمیته‌ها که در تمام سطوح در ژوئیه‌ی 1936 پدیدار شد می‌توانست به یک بدیل بدل شود یا نه. تفاوت‌های عمیقی میان کمیته‌ها در اسپانیا و سوویت‌های روسی یا شوراهای کارگران آلمانی وجود داشت: کمیته‌های اسپانیا، در اغلب موارد، انتخاب مستقیم توده‌ها نبودند یا در مخالفت با دولت ایجاد نشدند؛ آن‌ها شامل نمایندگان از احزاب «بورژوازی» بودند، و ماهیت پراکنده‌شان آن‌ها را از بدل شدن به بدیلی برای دولت موجود بازمی‌داشت.

برای مثال آگوستین گیامون (Agustin Guillamón) استدلال می‌کند که کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی کاتالونیا صرفاً «ارگان همکاری طبقاتی» بود که دولت کاتالونیا از طریق آن کنترل بر نظم عمومی و قوای نظامی را به دست آورد. به جای ارتباط «قدرت دوگانه» میان دولت کاتالونیا و کمیته‌ی مرکزی میلیشیای ضدفاشیستی، «دورنگی قدرت‌ها» برقرار بود. «ارگان‌های نارس قدرت طبقه‌ی کارگر» در عوض در میان کمیته‌های گوناگون دفاعی، تدارکات، محلات و کارخانه وجود داشت (2007، 63-68).

با این حال صرف‌نظر از درک بازیگران اصلی، کمیته‌ها بی‌شک پایه‌ی قدرتی بدیل، برای دستگاه دولتی بی‌اعتبار و ناتوان بودند. حتی کمیته‌هایی که با مقامات محلی همکاری می‌کردند، یا در ظاهر ساخته‌ی دست مقامات بودند، با آن‌ها تفاوتی بنیادین داشتند. به‌ویژه در سطحی منطقه‌ای و استانی، کمیته‌های نوپدید — بدون قصد تقابل با دولت — جانشین بسیاری از کارکردهای آن شدند.

بنابراین، ترکیب کمیته‌ها، گشت‌های مسلح و کلکتیوها در معنای کلی نمایان‌گر قدرتی انقلابی بودند. طبقات مسلط «کنترل بخش مهمی از دولت را از کف داده» و به طبقه‌ی کارگر واگذار کرده بودند (پوزو 2002، 506-509). آن‌چه در اغلب نواحی جمهوری خواه در خلال هفته‌های نخست وجود داشت، به‌بهترین وجه می‌توان، همانند کارلوس م. راما (Carlos M. Rama)، وضعیت بالفعل [دو فاکتوی] قدرت دوگانه توصیف کرد (گنسالس مونیس و دیگران، 1986، 87). در پایان، به‌گفته‌ی پی‌یر بروئه:

تمام عناصر بازگشت دولت بورژوازی پیشاپیش در ارگان‌های جدید قدرت انقلابی در اسپانیا، همانگونه که در آلمان و روسیه یافت می‌شدند؛ و از این منظر، **شکلی از گذار** و بازگشت به موقعیتی را ایجاد کردند که برنامه‌ی جبهه خلق و دیگر احزاب [حامی آن]، آن را «وضع عادی» تلقی می‌کردند ... آیا این روند به‌معنای آن بود که در وضعیتی که در آن ارگان‌های قدرت انقلابی در اسپانیا [قرار داشتند]، یعنی در تابستان 1936، عناصری وجود نداشت که گذار در مسیری متضاد را امکان‌پذیر کند؟ به‌هیچ‌وجه این‌طور نیست. ... [اساساً] ... هیچ تفاوتی ماهوی میان وضعیت اسپانیا در 1936 و وضعیت روسیه در فوریه‌ی 1917 وجود نداشت.

بروئه نتیجه می‌گیرد که آن‌چه غیاب قدرت انقلابی جدید متکی بر طبقه‌ی کارگر و دهقانان را تعیین کرد، مصالحه‌ی سازمان‌های کارگری با جبهه‌ی خلق بود (1982، 44-46).

از نگاه سی‌ان‌تی و پوم، پیروزی در جنگ تنها با لگام زدن بر شور و شوق عمومی ناشی از انقلاب ممکن بود. مسئله این بود که آنارکوسندیکالیست‌ها هیچ استراتژی‌ای برای پیگیری انقلاب فراتر از درگیری عملی و روزمره‌شان در میلیشیاهای کلکتیوها، شکل‌های متفاوت مصادره، یا ایجاد تبلیغات عمومی نداشتند. به‌باور اغلب کادرهای سی‌ان‌تی انقلاب همین حالا هم پیروز شده بود. تصرف قدرت {از نگاه آن‌ها} نه فقط غیرضروری که ناعقلانی بود؛ تلاش برای این کار تنها به برقراری دیکتاتوری می‌انجامید. نه سی‌ان‌تی کمیته‌ها را پایه‌ی قدرت بدیل می‌دانست و نه کمیته‌ها نیاز به آن را احساس می‌کردند.

رهبری سی‌ان‌تی کمیته‌ها را وسیله‌ای برای کنترل مقامات جمهوری خواه، یا دست‌کم راهی برای هدایت «همکاری»، و حتی راهی برای حفظ استقلال اتحادیه می‌دانست، اما هیچ‌گاه آن را بدیلی برای دولت قلمداد نمی‌کرد. در واقعیت، همان‌طور که در مورد کمیته‌ی مرکزی میلشیاوی ضدفاشیستی کاتالونیا اتفاق افتاد، تخصصی کردن و خلق نهادها هم با کارگران و هم با نمایندگان دولت کاتالونیا راه را برای بازگشت کامل قدرت‌های قانونی هموار کرد. فقط بعدها که منطبق همکاری با دولت جمهوری خواه دوباره احیاء شده روشن شد، برخی فعالان سی‌ان‌تی و فای شروع به طرح چیزی کردند که در عمل به معنای «کسب قدرت» بود؛ همان‌گونه که به‌روشنی در فراخوان گروه یاران دوروتی برای تشکیل «خونتهای انقلابی» نمایان بود.

در سپهر اقتصادی، در حالی که آنارکوسندیکالیست‌ها در اداره‌ی روزمره‌ی کلکتیوها به‌غایت فعال بودند، به‌گفته‌ی برنکر، هیچ‌گونه «طرح مشخصی» برای تطبیق اقتصاد با نیازهای جنگی نداشتند (1996، 556). ایجاد فدراسیون‌ها و انجمن‌های کشاورزی و صنعتی، در کنار طرح‌های بیش از پیش فزاینده برای کارآمدتر کردن اقتصاد اشتراکی، صرفاً تأثیرات محدودی بر برخی دشواری‌های رویاروی انقلاب داشت. بخش‌های بزرگی از صنعت به‌ویژه دچار آن چیزی بودند که کاستلز «سرمایه‌داری نوین طبقه‌ی کارگر» توصیف می‌کند، که کارگران در آن شرکت‌های اشتراکی شده را «دارایی» خود می‌دانستند، با دیگر شرکت‌های اشتراکی شده رقابت می‌کردند و تمام سودها را به‌جای سرمایه‌گذاری در راه منافع عمومی، میان خود تقسیم می‌کردند (کاستلز 1993، 49-64).

هیچ‌گاه از پس این معضلات برنیامدند: منطق همکاری با دولت بورژوازی راه به جای دیگری برد. سی‌ان‌تی و فای تا تابستان 1937 آشکارا اصول آنارشیستی خود، مبنی بر این که «دشمن دیکتاتوری» و دشمن «شکل‌های توتالیتر دولت» هستند، را کنار گذاشته بودند. آنها از اعضای خود خواستند با نهادهای موجود دولتی همکاری کنند. هم‌زمان ساختاری را برگزیدند که گروه‌های خویشاوند را به‌نفع شکلی از تمرکز کنار می‌گذاشت که به ساختار حزب سیاسی نزدیک بود. سی‌ان‌تی در مارس 1938 با شکست نظامی خردکننده در آراگون، به دولتی جمهوری خواه روی آورد که دیگر تماماً در اختیار میان‌روه‌ها و ضدانقلابی‌ترین بخش‌ها بود. مظهر کنار گذاشتن اصول لیبرترین توسط سی‌ان‌تی مانیفستی بود که با فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست امضا کرد و در آن نقش دولت در موضوعات اقتصادی و نیاز به فرعی دانستن هرچیزی نسبت به جنگ را تصدیق کرد (برنکر 1996، 495-6).

پوم در برخلاف سی‌ان‌تی، برای نجات انقلاب و شکست فاشیسم، بر ضرورت دولت پرولتری جدید پافشاری می‌کرد. حزب خواستار حکومت کارگران بود که می‌بایست از مجمع نمایندگان کمیته‌های کارگران، دهقانان و رزمندگان انتخاب شود. این کمیته‌ها را اعضای عادی انتخاب می‌کردند و از این رو با بسیاری از کمیته‌های انقلابی موجود متفاوت بود (تاستورف 2009، 108).

ضعف نسبی پوم مانعی آشکار در برابر تأثیرگذاری‌اش بر رویدادها بود، اما نه به این معنا که خطوط فعالیت دیگری پیش رویش قرار نداشت. درون حزب، هم در حین و جنگ داخلی و هم پس از آن، نقدی شایان توجه به تصمیم‌ها برای مشارکت در دولت کاتالونیا وجود داشت. بعدها، به‌ویژه پتانسیل کمیته‌ها برای نمایندگی پایه‌های قدرتی جدید تصدیق شد. یکی از

رهبران پوم پس از جنگ نوشت که شورای دولت کاتالونیا «یک مأموریت تاریخی داشت... [و آن] از میان بردن کمیته‌ها [بود]» و به پوم این وظیفه «محول شده بود» که ضرورت این کار را «به نیروهای انقلابی بیاوراند»؛ پس از انجام این «خدمت گران‌بها»، پوم را از دولت اخراج کردند (دسامبر 1936). مسئله‌ی مرکزی پوم این بود که چگونه بر آنارکوسندیکالیست‌ها تاثیر بگذارد. ناتوانی پوم در جدا کردن حتی بخشی از پایگاه توده‌ای سی‌ان‌تی از تبعیت سیاسی‌اش از جبهه‌ی خلق، موجب انزوای پوم و، می‌توان استدلال کرد، شکست انقلاب شد (دورگن 2006، 44، 64).

انقلاب اسپانیا سرشار از نمونه‌های ابتکار عمل کارگران برای اداره‌ی جامعه بر اساس منافع خود است. اما بخاطر فقدان بدیل سیاسی‌ای روشن و در بستر وخامت سریع وضعیت نظامی، به سرعت زیر پای این تجربیات بزرگ اجتماعی و اقتصادی خالی شد. به‌گفته‌ی آنارشویست‌های کاتالونیا، جنبش لیبرترین گستاخی‌گزینش «بزرگترین خواسته»ی خویش را نداشت، هرچند این گزینه با آرمان‌ها و اصولش در هم‌بافته و سراسر سازگار بود. باوجوداین، دو راهه‌ی «دیکتاتوری» یا «همکاری»، دوگانه‌ای کاذب بود. همکاری در واقع در شکل کنش واحد با بقیه‌ی بخش‌های جنبش طبقه‌ی کارگر برای شکست فاشیسم ضروری بود. بدیل این شرایط، به‌جای دیکتاتوری، ساختاری جدید و متمرکز بود مبتنی بر کمیته‌های خلق و دموکراسی مستقیم — اما موفقیت آن منوط به برخورداری سی‌ان‌تی از استراتژی‌ای برای اتحاد با دیگر گرایش‌ها در جنبش کارگری، به‌ویژه سوسیالیست‌های چپ و پوم بود. آنارکوسندیکالیست‌های اسپانیا که برای برپایی قدرت جدید آماده نبودند، به بازسازی قدرت قدیمی یاری رساندند.

توضیح «نقد»: در پیوندی پویا با مبارزه‌ی طبقاتی و جنبش کارگری، که با مبارزات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز ریشه‌ها و نمودهایش بیش از پیش آشکار می‌شوند، و در ارتباط با هدف‌ها، برنامه‌ها و نیز معضلات امر راهبری آزادانه و آگاهانه‌ی تولید و بازتولید اجتماعی، انتشار سلسله نوشتارهایی را درباره‌ی مبانی نظری و تجربه‌های تاریخی جنبش شورایی و کنترل کارگری آغاز کردیم. این نوشتارها، اینک با گزارش‌ها و واکاوی‌هایی پیرامون تجربه‌های تاریخی جنبش کارگری و شورایی در نقاط گوناگون جهان ادامه خواهند یافت. وجه برجسته‌ی این واکاوی‌ها، نه تنها پیروزی‌ها و ناکامی‌های مقطعی در چارچوب یک جنبش خاص و در محدوده‌ی یک بنگاه یا شاخه‌ی تولیدی ویژه، بلکه کنش و واکنش آن با جنبش‌ها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی، پیدایش و پویایش آنها در متن شرایط اجتماعی و تاریخی معین و نیز رابطه‌ی آنها با شیوه‌های سازمان‌یابی و سازمان‌های سیاسی نوپا یا پیشاپیش موجود است. اشاره‌های بسیار — و اجتناب ناپذیر — به نام‌های خاص در این نوشته‌ها، اعم از افراد، گروه‌ها یا رویدادهای مربوط به دوره‌ای خاص و مکانی معین، مانع از انتقال رشته و شیرازه‌ی بنیادین این تجربه‌ها و ره‌آوردهای نظری و سیاسی آنها نیست

جستار حاضر ترجمه‌ای است از فصل هشتم کتاب زیر:

Azzellini, D. Ness, E. (Eds). (2011). Ours To Master and To Own: Workers Control From the Commune to the Present. Haymarket Books.

یادداشت‌ها

1. به‌خاطر داشته باشید که «لیبرترین» و «انارکوسندیکالیست» در این فصل به‌جای یکدیگر به‌کار می‌رود، چرا که هر دو اصطلاح برای توصیف ماهیت کمیته‌های انقلابی استفاده می‌شد.
2. درباره‌ی انقلاب و جنگ داخلی نک. به بروئه و تمین 2008؛ بولوتن 1991؛ برای خلاصه‌ای از مناقشات تاریخ‌نگارانه‌ی اصلی و منابع بیشتر، نک. به دورگن 2007.
3. حزب وحدت مارکسیستی کارگران در سپتامبر 1935 بر پایه‌ی «بلوک کارگران و دهقانان» و تروتسکیست‌ها پایه‌گذاری شد. این حزب جدید مخالف جبهه‌ی خلق بود و آن را «همکاری طبقاتی» می‌دانست، اما هنگامی که در ترغیب دیگر سازمان‌های کارگری به برپایی «جبهه‌ی کارگری» ناکام ماند، تصمیم به امضای معاهده‌ی انتخاباتی گرفت؛ نک. به دورگن 2006، 35-38.
4. تنها بررسی کامل کمیته‌های انتخاباتی درباره‌ی کاتالونیا است؛ نک. به پوزو 2002.
5. حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا در ژوئیه‌ی 1936 توسط حزب کمونیست کاتالونیا، فدراسیون کاتالونیای حزب کارگران سوسیالیست اسپانیا، حزب سوسیال دموکرات اتحاد سوسیالیستی کاتالونیا و ناسیونالیست‌های چپ حزب پرولتری کاتالونیا تأسیس شد.
6. کمیته‌ی مرکزی میلشیبای ضدفاشیستی کاتالونیا متشکل از نمایندگانی از حزب جمهوری‌خواه کاتالونیا، سی‌ان‌تی و فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست (از هر کدام سه نماینده)، دو نماینده از فای، و یک نماینده از حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا، پوم، اقدام جمهوری‌خواهان کاتالونیا و اتحادیه‌ی دهقانان بود.
6. در پایان اکتبر گشت‌های نظارت متشکل از 931 مبارز بودند که 400 نفر آن از سی‌ان‌تی بودند (گیامون 2007، 89).
7. سی‌ان‌تی و فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست، شورای متحد صادرات کشاورزی شرق را در سپتامبر 1936 تأسیس کردند که در نهایت 270 شاخه و 1500 انبار داشت. این شورا توانست 750.000 تن پرتقال صادر کند — رقمی که تا 1951 بی‌همتا بود.
8. اشاره به احزابی که به حمایت از برنامه‌ی لیبرال دموکراتیک جبهه‌ی خلق ادامه دادند: سوسیالیست‌های (میان‌رو)، کمونیست‌ها، و جمهوری‌خواهان (لیبرال‌ها).
9. شورای دولت کاتالونیا متشکل از سه نماینده از حزب جمهوری‌خواه کاتالونیا و سی‌ان‌تی/فای، و یک نماینده از فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست، حزب متحد سوسیالیستی کاتالونیا، پوم، اقدام جمهوری‌خواهان کاتالونیا، و اتحادیه‌ی دهقانان، به‌علاوه‌ی یک مشاور نظامی بود.
10. در سطح نظری شوراهای جدید همان نسبت نمایندگی شورای دولت کاتالونیا را داشتند.
11. روشن‌ترین نمونه‌ی این امر تأسیس انجمن کسب‌وکارهای و تاجران خرد (GEPCI) در اکتبر 1936 بود که بخشی از فدراسیون اتحادیه‌های کارگری سوسیالیست شد.
12. بوناوتورا دوروتی یکی از برجسته‌ترین رهبران نظامی انارشویست و از حامیان اقدام مستقیم پیش از جنگ بود.

منابع

- Bernecker, W. L. 1982. *Colectividades y revolución social. El anarquismo en la guerra civil española 1936–1939*, Barcelona: Editorial Crítica.
- . 1996. La revolución social. In *La guerra civil. Una nueva visión del conflicto que dividió España*, ed. S. Payne and J. Tusell. Madrid: Temas de hoy.
- Bolton, Burnett. 1991. *The Spanish civil war: Revolution and counterrevolution*. Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.

- Bolloten, Burnett and George R. Esenwein. 1990. Anarchists in government: A paradox of the Spanish civil war 1936–1939. In *Elites and power in twentieth century Spain. Essays in honour of Sir Raymond Carr*, ed. Frances Lannon and Paul Preston. Oxford: Clarendon Press.
- Bosch Sánchez, Aurora. 1983. *Ugetistas y libertarios. Guerra civil y revolución en el País Valenciano 1936–1939*. Valencia: Institució Alfons el Magnànim.
- Broué, Pierre, and Emile Témime. 2008. *The revolution and civil war in Spain*. Chicago: Haymarket Books.
- Broué, Pierre. 1982. Los órganos de poder revolucionario: ensayo metodológico. In *Metología histórica de la guerra y la revolución españolas* by P. Broué, et al. Barcelona: Fontamara.
- Casanova, Julián. 1985. *Anarquismo y revolución en la sociedad rural aragonesa 1936–1938* Madrid: Siglo veintiuno.
- _____. ed. 1993. *El sueño igualitario*. Saragossa: Institución Fernando el Católico.
- Castells, Antoni. 1993. *Les collectivitzacions a Barcelona 1936–1939*. Barcelona: Hacer.
- _____. 1996. *Desarrollo y significado del proceso estatizador en la experiencia colectivista catalana 1936–1939*. Madrid: Nossa y Jara.
- _____. 2002. Revolution and collectivization in civil war Barcelona 1936–9. In *Red Barcelona. social protest and labor mobilization in the twentieth century*, ed. Angel Smith. London: Routledge.
- Cendra i Bertran, Ignasi. 2006. *El Consell d'Economia de Catalunya 1936–1939. Revolució i contrarevolució en una economia collectivitzada*. Barcelona: Publicacions de l'Abadia de Monserrat.
- Durgan, Andy. 1996. *B.O.C. El Bloque Obrero y Campesino 1930–1936*. Barcelona: Laertes.
- _____. 2006. Marxism, war and revolution: Trotsky and the POUM. In *Stalinism, revolution and counter-revolution. Revolutionary History* 9, no. 2. London: Socialist Platform.
- _____. 2007. *The Spanish civil war*. Basingstoke: Palgrave.
- Ealham, Chris. 2005. The myth of the maddened crowd: class, culture and space in the revolutionary urbanist project in Barcelona 1936–1937. In *The splintering of Spain, 1936–1945: New historical perspectives on the Spanish civil war*, ed. Chris Ealham and Michael Richards. Cambridge: Cambridge University Press.
- Garrido González, Luis. 1979. *Colectividades agrarias en Andalucía: Jaen 1931–1939*. Madrid: Siglo veintiuno.
- Girona i Albuixec, Albert. 1986. *Guerra y revolución al País Valencià*. Valencia: Biblioteca d'Estudis i Investigacions.
- González Martínez, Carmen. 1999. *Guerra Civil en Murcia: un análisis sobre el poder y los comportamientos colectivos*. Murcia: Universidad de Murcia.
- González Muñiz, Martín. A. et al. 1986. *La Guerra Civil en Asturias*, 2 vols. Madrid: Ediciones Jucar.
- Guillamón, Augustín. 2007. *Barricadas en Barcelona*. Barcelona: Ediciones Espartaco Internacional.
- Lorenzo, C. M. 1969. *Los anarquistas españoles y el poder*. Paris: Ruedo Ibérico.
- Nadal, Antonio Sánchez. 1988. *Guerra Civil en Málaga*. Malaga: Editorial Arguval.
- Paniagua, Xavier. 1982. *La sociedad libertaria. Agrarianismo e industrialización en el anarquismo español 1930–1939*. Barcelona: Editorial Crítica.
- Peirats, José. 2007/2006. *The CNT in the Spanish Revolution*, 3 vols. Hastings: The Meltzer Press.
- Pozo González, J. A. 2002. El poder revolucionari a Catalunya durant els mesos de juliol a octubre 1936. Crisi i recomposició de l'estat. Doctoral thesis, Universitat Autònoma de Barcelona.
- Radcliff, Pamela. 2005. The culture of empowerment in Gijón 1936–1937. In *The splintering of Spain, 1936–1945: New historical perspectives on the Spanish civil war*, ed. Chris Ealham and Michael Richards. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rodrigo González, Natividad. 1985. *Colectividades agrarias en Castilla-La Mancha*. Toledo: Servicio de Publicaciones de la Junta de Comunicaciones.

Sagués San José, Joan. 2005. *Una ciutat en guerra. Lleida en la guerra civil espanyola*. Barcelona: Publicacions de l'Abadia de Monserrat.

Tosstorff, Reiner. 2009. *El POUM en la revolució espanyola*. Barcelona: Editorial Base.

<https://wp.me/p9vUft-LY> لینک کوتاه شده در سایت «نقد»:

همچنین در این زمینه

[تجربه‌ی خودمدیریتی کارگری در الجزایر](#)

[شوراهای کارخانه در تورین، 1919-1920](#)

[کنترل کارگری و انقلاب](#)

[شوراهای کارخانه و مجامع کارگری خودگردان](#)

[اجتماعی‌سازی چیست؟](#)

[ریشه‌ها و آینده‌ها: سالگرد دی‌ماه](#)

[جنبش کارگری و اجتماعی‌سازی وسائل تولید](#)

[جایگاه و توان چپ](#)